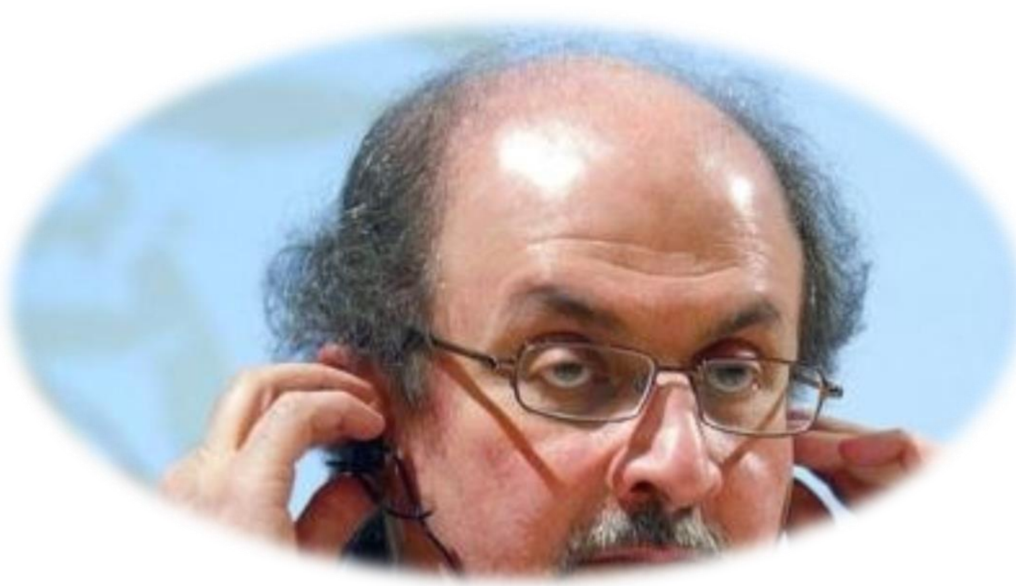
ماجرای «سلمان رُشدی» و «کتاب آیات شیطانی» چیست؟

برگرفته از جلد چهارم کتاب الحاد نوین، باتلاق رنگین، مراد یوسفی، نشر احسان، ص ٦٤٣-٦٥٦



ماجرای «سلمان رُشدی» و «کتاب آیات شیطانی» چیست؟

(بنام الله)

می‌دانم کنجکاوید بدانید که این شخص کیست و کتابی که منتشر نموده چه مشخصاتی دارد ولی ترجیح می‌دهم ابتدا یکی از مباحث مطرح‌شده در کتاب‌های اسلامی را بررسی نماییم، پس از آن به مبحث سلمان رشدی و کتابش بازگردیم.

الف)

بر اساس یکی از روایات «نادرستی» که در کتب اسلامی آمده است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کنار کعبه در جمع قریشان نشسته بود و آرزو کرد از سوی خدا آیه‌ای فرستاده نشود که منجر به دور شدن قریشیان از وی شود. در این لحظه خداوند سوره‌ی نجم را نازل می‌کند و رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) آیات این سوره را برای مردم می‌خواند تا به آیات ۱۹ و ۲۰ می‌رسد؛ آیاتی که می‌فرمایند:

«أفَرَءَیْتُم اللّتَ والعزّی * و مَنَوةَ الثالثةَ الأُخری» [سجده: ۱۹ – ۲۰]، یعنی: «آیا لات و عُزّی را دیده‌اید و دیگری، منات که سومین آنهاست».

در این هنگام شیطان وارد عمل می‌شود و این دو جمله را (در ادامه‌ی همان آیات) به قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) القا می‌کند و می‌گوید: «تلک الغرانیقُ العُلی و إن شفاعَتَهن لَتُرْتجی» با این معنا که «آنها جوانانی عالی‌مقام‌اند (یا همانند مرغان آبی هستند که به آسمان پر می‌کشند و ارزش والایی دارند) و به شفاعت آن‌ها امید می‌رود». (اگر ملاحظه کنید این دو جمله به تعریف از بت‌ها می‌پردازند).

پیامبر هم این جملات را همراه با آیات می‌خواند و متوجه نمی‌شود، سپس ادامه‌ی سوره را تلاوت می‌کند.

این جملات برای قریشیان آنقدر شیرین بود که وقتی سوره را تمام کرد و سجده انجام داد، آنها هم به سجده رفتند، حتی می‌گویند ولید بن مغیره که یکی از مشرکان بود و سن و سال زیادی داشت توانایی سجده نداشت اما کمی خاک برداشت و به نشانه‌ی سجده روی پیشانی‌اش قرار داد، مشرکان با جملاتی که شیطان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) القا کرده بود خیلی خوشحال شدند و گفتند: ما می‌دانیم که خدا زنده می‌کند و می‌میراند و فقط

اوست که می‌آفریند و روزی می‌دهد اما خدایان ما (بت‌ها) هم پیش او برای ما شفاعت می‌کنند و الآن که برای آن‌ها سهمی قائل شدی ما با تو هستیم و مسلمان می‌شویم.

وقتی مسلمانانی که (بر اثر آزار مشرکان) به سرزمین حبشه مهاجرت کرده بودند شنیدند همه اهل مکه مسلمان شده‌اند به سوی اقوامشان در مکه حرکت کردند و گفتند: فامیل‌هایمان را از مردم حبشه بیشتر دوست داریم و پیش آنها می‌رویم.

شب‌هنگام جبرئیل (ع) برای مرور کردن آیات نزد رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آید و رسول‌خدا شروع به تلاوت می‌کند، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن دو جمله می‌رسد جبرئیل (ع) می‌گوید من اینها را نیاورده‌ام!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز با ناراحتی می‌فرماید: یعنی من به خدا سخن نادرستی نسبت دادم و چیزی را که وحی نکرده بود به مردم گفتم؟! سپس خداوند برای دلجویی از پیامبر این آیه را می‌فرستد:

«و اِن کادوا لَیَفتِنونَکَ عَنِ الّذی اَوحَینا اِلَیکَ لِتَفتَرِیَ عَلَینا غَیرَهُ واِذاً لاَ تَّخَذوکَ خَلیلا» [اسراء: ۷۳ – ۷۵]

«نزدیک بود تو را از آنچه به تو وحی کردیم بفریبند تا غیر آن را بر ما ببندی و آنگاه تو را به دوستی (خود) بگیرند».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز هم ناراحت بود و دلش آرام نمی‌شد تا این که آیه ۵۲ سوره حجّ برای دلداری او نازل می‌شود و می‌فرماید:

«و ما اَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رَسول ولا نَبِیّ اِلاّ اِذا تَمَنّی اَلقَی الشَّیطنُ فی اُمنِیَّتِه فَیَنسَخُ اللّهُ ما یُلقِی الشَّیطنُ ثُمَّ یُحکِمُ اللّهُ ءایتِهِ واللّهُ عَلیمٌ حَکیم» «هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این‌که هرگاه آرزو می‌کرد شیطان القائاتی در آن می‌کرد اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برَد و آنگاه آیات خود را استوار می‌کند و خداوند دانا و استوار کار است».

لذا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مردم می‌فرماید که این جملات آیه نبودند و القائاتی از طرف شیطان بودند، مردم مکه هم دوباره به اسلام پشت می‌کنند. وقتی مسلمانان حبشه به مکه می‌رسند متوجه می‌شوند این طور نیست و مردم مکه دوباره به اسلام پشت کرده اند.[1]

[1]- الطبقات الکبری لابن سعد، ج۱، ص۲۰۵.

ماجرای بیان‌شده در متون اسلامی به «**افسانه‌ی غرانیق**» مشهور شده است، به متن آن دو جمله‌ای که می‌گویند شیطان القا کرده توجه بفرمایید، در آنجا از کلمه‌ی «غرانیق» استفاده شده است. آنچه مشهور است غرنیق به معنای پرنده سفیدی است که در آب شنا می‌کند و پاهای درازی دارد، بت‌پرستان می‌گفتند بت‌های ما مانند این پرنده بالا می‌روند و نزد خدا برای ما شفاعت می‌کنند (بت‌ها را به این پرندگان تشبیه کرده بودند)، البته به جوان سفیدرو و مرفه هم گفته می‌شود.

ب)

خب حالا به مرحله‌ی بررسی روایت غرانیق می‌رسیم، آیا این روایت درست است؟ آیا شیطان، جملاتی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) القا کرده و ایشان متوجه نشده است؟

خیر، این روایت نادرست است و بر اساس قرآن کریم و سنت و دلایل عقلی مردود بودنش ثابت می‌گردد.[۲]

۱. این روایت با تمام اسناد آن مخدوش و مردود است و علمای زیادی به صراحت حکم به باطل بودن آن داده‌اند؛ به طور مثال:

– ابوجعفر النحاس بعد از نقل حدیث «غرانیق» می‌گوید: «این حدیث منکر و منقطع است به خصوص از طریق واقدی روایت است و دین و عقل مانع [پذیرش] این [داستان] می‌شود.»[۳]

– ابوبکر بن العربی در کتاب «احکام القرآن» بعد از اینکه این داستان را روایت و به نقد و بررسی کامل آن پرداخته در پایان می‌نویسد: «... جملگی آنه روایات باطل می‌باشند و اساسی ندارند.»[٤]

– ابوالفرج بن الجوزی می‌گوید: «علمای اهل تحقیق فرمودند: این داستان غرانیق صحیح نیست چونکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اینگونه چیزها معصوم می‌باشد.»[٥]

---

[۲]– محمد سید طنطاوی (رحمه الله) –یکی از علمای معاصر– در تفسیرش می‌گوید: «علمای قدیم و جدید قائل بر باطل بودن داستان غرانیق هستند؛ از جمله علمای قدیمی که بر مردود بودن آن حکم نموده، امام فخر رازی (رحمه الله) است، خلاصه‌ی آنچه را که بیان فرموده چنین است: داستان غرانیق نزد اهل تحقیق باطل می‌باشد و با [دلایل] قرآنی و سنت و معقول بر بطلان آن استدلال نموده‌اند.» (التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، محمد سید الطنطاوی، ج۹، ص۳۲۹).

[۳]– الناسخ والمنسوخ للنحاس، ص ۵۷۱.

[٤]– أحکام القرآن، أبوبکر بن العربی، ج۳، ص۷۰۳.

[٥]– زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن الجوزی، ج۳، ص۲٤٥.

– ابوحیان اندلسی در ابطال داستان غرانیق در تفسیرش می‌نویسد: «از امام محمد بن اسحاق نویسنده کتاب «سیره نبوی» درباره‌ی این داستان غرانیق سؤال پرسیده شد که در جواب فرمود: این ساخته‌ی بی دینان است و در مورد آن کتابی تألیف نمود. امام، حافظ ابوبکر احمد بن حسین البیهقی نیز فرمود: این داستان غرانیق از ناحیه نقل ثابت نیست– و با این مضمون– فرمود: راویت کنندگان این داستان مورد طعن قرار گرفته‌اند و نه در کتاب‌های صحاح و نه در کتاب‌های حدیثی، چیزی ازآن نیامده است، از این‌رو باید آن را رها کرد به همین علت از ذکر آن در کتابم اجتناب نموده‌ام.»[٦]

– محمد بن علی الشوکانی می‌گوید: «از این داستان غرانیق چیزی به صحت نرسیده و به هیچ عنوان ثابت نگردیده، با این وجود که صحیح نیست و بلکه باطل می‌باشد، علمای محقق نیز این داستان را با [ادله‌ی] کتاب الله ردّ نموده‌اند. پیشوای ائمه ابن خزیمه بیان داشته که این داستان ساخته و پرداخته‌ی زندیقان است.»[٧]

– سند روایت منقطع است و به جز ابن عباس، هیچ‌کدام از راویان در زمان رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) متولد شده نبودند (تابعی هستند). ابن عباس هم ٥ سال بعد از این واقعه متولد شده است، پس هیچ‌کدام از راویان خودشان در آنجا نبوده‌اند.

توضیح: ابن عباس سه سال قبل از هجرت در شعب ابی طالب متولد می‌شود (دوران مکه ١٣ سال بوده است پس زمان تولدش می‌شود سال ١٠ بعثت)، غرانیق هم طبق روایات در سال ٥ بعثت رخ می‌دهد چون در سال پنجم بعثت بود که مسلمانان به حبشه رفتند و می‌گویند این ماجرا در آن هنگام رخ داده است. خلاصه اینکه غرانیق ٥ سال قبل از تولد ابن عباس رخ داده است.[٨]

٢. شاید آن آیه‌ای که در توضیحات ماجرا وجود دارد برای شما شبهه ایجاد کرده باشد، آیه‌ی ٥٢ سوره‌ی مبارکه حج، وقتی خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دلداری می‌دهد و می‌فرماید القائات شیطان را از بین می‌بریم ولی بدانید آیه‌ی یادشده ربطی به این ماجرا ندارد و در آنجا یک حکم کلی بیان شده است. داستان غرانیق–بر فرض صحت آن– در سال پنجم بعثت (در مکه) رخ داده، اما آیه ی مذکور از سوره‌ی مبارکه‌ی حج، مدنی است...!

---

[٦]– البحر المحیط فی التفسیر، أبوحیان الأندلسی، ج٧، ص٥٢٦.

[٧]– فتح القدیر، محمد بن علی الشوکانی، ج٣، ص٥٤٦.

[٨] الإصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ/ العسقلانی، ابن حجر /جلد : ٤ صفحه : ١٢٢

آیا پیامبر (صلی الله علیه و سلم) ۸ سال در ناراحتی بوده، سپس به مدینه هجرت کرده و خداوند در آنجا دلداریش داده است! آیا هیچ عقل سلیمی این را می پذیرد؟!

اگر چنین مساله ای وجود داشت و پیامبر ۸ سال ناراحت می بود، آیا به تواتر تاریخی نمی رسید! چرا کسی از آن خبر ندارد و فقط دو کتاب تاریخی در مورد آن صحبت کرده اند! اگر تحقیق نمایید متوجه می شوید، مورخان بزرگ اسلام افرادی چون «ابن اسحاق» آن را نقل نکرده اند و فقط «ابن سعد» و «طبری» به نقل آن پرداخته اند؛ نقلی که بیان نمودیم مردود است.

۳. اشکالات موجود در روایت بسیار بیشتر از اینهاست.

اگر به سوره‌ی نجم نگاه کنید، علامت سجده در آیه‌ی آخر است، یعنی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) تمام سوره را خوانده وسپس سجده کرده است اما بعد از آیات ۱۹ و ۲۰، در آیه‌ی ۲۳ مشاهده می‌کنیم که الله متعال فرموده است:

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى [این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند با آنکه قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

به فرض آنکه ماجرای غرانیق صحیح هم باشد و بعد از آیات ۱۹ و ۲۰، شیطان دو جمله‌ی مورد دلخواه خودش را القا کرده باشد اما باز هم در آیه‌ی ۲۳ عقیده‌ی بت‌پرستی به شدت نقد شده است! و دلیلی ندارد بعد از شنیدن این آیه، مشرکان باز هم دلخوش مانده باشند! و در انتهای سوره با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سجده رفته باشند![۹]

۴. یک اشکال بسیار واضح دیگر در روایت غرانیق:

---

[۹] دایره المعارف قرآن کریم، قسمت افسانه غرانیق.

سوره نجم از حادثه‌ی معراج سخن میگوید درحالی که به اتفاق علماء، معراج بعد از سال ۱۰ بعثت بوده اما این داستان غرانیق، روایاتش بیانگر این است که در سال ۵ بعثت بوده است و توضیح اینکه هجرت اول به حبشه در رمضان همان سال گویای ابطال این روایت است و قطعاً دروغ و ساختگی بودن آن آشکار میگردد.

علاوه بر این، حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) قبل از اسلام آوردن عمر بن خطاب (رض) به صورت آشکارا در کنار کعبه نماز نمیخواندند تا از اذیت و آزار و حمله ی مشرکان در امان باشد و فقط زمانی که مسجدالحرام خالی می‌شد آنجا نماز می خواندند، خب طبق تاریخ حضرت عمر (رض) در سال ٦ بعثت مسلمان شده و این داستان غرانیق- برفرض صحتش- در سال ۵ بعثت رخ داده است، به این دلیل می گوییم باطل است.[۱۰]

۵. هر کس که مروری گذرا بر تاریخ صدر اسلام داشته باشد می‌داند که دشمنان از هر حربه‌ای برای ضربه زدن به اسلام مبارک استفاده کرده‌اند، حال سؤال پیش می‌آید که واقعاً چرا هیچ‌وقت در مورد این ماجرا صحبتی نکرده‌اند و در سالهای بعد از ماجرا، طعنه‌ای به مسلمانان نزده‌اند؟ به بیانی ساده‌تر، چرا هیچ‌وقت نگفتند ای مسلمانان، شیطان بر پیامبرتان جملاتی القا نمود و فریبش داد؟ یعنی اگر چنین چیزی رخ می‌داد آن‌ها ساکت می‌شدند؟!

۶. فارغ از دلایل حدیثی، تاریخی و عقلانی یادشده، بزرگترین دلیل برای ما مسلمانان، قرآن است. چطور ممکن است که الله متعال کتابی برای بشریت بفرستد و خودش وعده‌ی محافظت از آن را بدهد اما در جایی این محافظت را رها کند! مگر در آیات ابتدایی همان سوره‌ی نجم نیامده که الله متعال می‌فرماید:

ومَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى [نجم: ۳ - ٤]

«و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن بجز وحی‌ای که وحی می‌شود نیست».

و یا به آیات زیر نگاه کنید که در تعارض آشکار با داستان غرانیق است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ [حاقه: ٤٤ - ٤٧]

[۱۰]- رد شبهات حول عصمة النبی صلی الله علیه وسلم، عماد السید الشربینی، ص۳۳٤.

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در باره‌ی) او شود (و مرگ را از او باز دارد).»

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ [قیامت: ١٦ – ١٨]

«زبانت را به قرآن [پیش از تمام شدن وحیش] حرکت مده که به [قرائت] آن شتاب کنی. چرا که جمع آوری و قرائت آن بر [عهده‌ی] ماست. پس چون آن را قرائت کردیم، تو آن قرائت را پیروی کن.»

پس واقعاً حرف اسلام‌ستیزان باطل است.

سوای از آیات بیان شده، خداوند متعال در جایی دیگر در سوره‌ی نحل می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ [نحل: ٩٩ – ١٠٠]

چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست، تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک می‌ورزند.

الله متعال صراحتاً در آیه می‌فرماید که شیطان بر کسانی تسلط دارد که وی را به سرپرستی می‌گیرند، حال چطور شیطان جرأت این را داشته که بر فخر کائنات تسلط یابد؟

٧. اگر به فرض روایات داستان غرانیق سنداً صحیح باشند باز به دلیل اینکه جزو «اخبار آحاد» است و به درجه تواتر نرسیده و از طرفی طبق قاعده‌ای که علماء فرمودند: «هر حدیثی که در مخالفت با معقول یا منقول یا متناقض با اصول باشد، پس آن حدیث جعلی و ساختگی است.»[١١] روایات غرانیق به دلیل مخالفت با قرآن و واقعیات ثابت اسلامی، بنابراین مردود می باشد و اعتنایی به صحت ظاهری اسنادی آن نمی‌شود به خصوص اینکه اساساً این داستان به لحاظ سندیت نیز مخدوش است و در این باره محققان کتابهایی تألیف نموده‌اند.[١٢]

---

[١١]– ن.ک: الموضوعات لابن الجوزی، ج١، ص١٠٦؛ تدریب الراوی، السیوطی، ج١، ص٣٢٧.

[١٢]– از معاصرین، شیخ ناصر الدین آلبانی کتابی با عنوان «نصب المجانیق لنسف قصة الغرانیق» تألیف نموده است و در قرون گذشته نیز امام محمد بن اسحاق صاحب سیره نبوی نیز کتابی در این خصوص نوشته است و به صورت متفرقه نیز سایر علماء در کتاب‌های تفاسیری و ... مطالب فراوانی در نقد و بررسی این حدیث غرانیق نوشته‌اند.

حال بعد از معرفی و نقد افسانه‌ی دروغین «غرانیق» بازمی‌گردیم به بحث «سلمان رشدی» و «کتاب آیات شیطانی».

شاید بپرسید چرا ابتدا افسانه‌ی غرانیق را نقد نمودید؟ در پاسخ می‌گوییم چون دیوار کجِ سلمان رُشدی (و هم‌قطارانش) بر شناژ پوسیده و توخالیِ «غرانیق» بنا شده است و با نقد غرانیق، کتاب آیات شیطانی هم خود به خود نقد می‌شود. اگر توجه نموده باشید منظور سلمان رشدی از عنوان کتاب نیز همین است و ادعای القای شیطان به قلب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را مبنای نام‌گذاری خود قرار داده است. جهت مشخص شدن بهتر موضوع، چند سؤال مطرح می‌نماییم و به آنها پاسخ می‌دهیم:

۱. سلمان رشدی کیست؟

نویسنده‌ای است که سال ۱۹٤۷ (۱۳۲٦ هجری شمسی) در هندوستان به دنیا آمده است، سپس برای تحصیل به دانشگاه کمبریج می‌رود و بعدها در همانجا ماندگار می‌شود، بعد در سال ۲۰۰۰ به آمریکا می‌رود و در آنجا به حیات خود ادامه می‌دهد.

او یک رمان‌نویس است و تا کنون چند رمان نوشته است. یکی از رمان‌هایش «آیات شیطانی» نام دارد و با استناد به افسانه‌ی غرانیق، اسلام را مورد طعن قرار داده است.

به دلیل فتوای قتل او توسط مسلمانان[۱۳] سالهاست که در بریتانیا و آمریکا به صورت مخفیانه زندگی می‌کند و نیروهای دولتی از او محافظت می‌کنند.

سال ۲۰۰۷ میلادی (۱۳۸٦ هجری شمسی) ملکه‌ی بریتانیا، الیزابت دوم به دلیل فعالیت ادبی‌اش به او نشان شوالیه (یا همان سِر) اعطا کرد.

۲. کتاب آیات شیطانی چه مشخصاتی دارد؟

---

[۱۳] از جمله فتوای رهبر جمهوری اسلامی ایران در ۲۵ بهمن ۱۳٦۸

این کتاب ۵٤۷ صفحه دارد و مشتمل بر ۹ فصل می‌باشد، او در این داستان شخصی را در نظر می‌گیرد که نامش گابریل (یا همان جبرئیل) است که در اثر پدیده‌ی تناسخ به ۱۰۰۰ سال قبل برمی‌گردد،[١٤]جبرئیل در آنجا فردی است که کارهای بدی انجام می‌دهد و مادرش را شیطان خطاب می‌کند! سپس به مرور وارد تاریخ صدر اسلام می‌شود. نویسنده در این قسمت با تحریفات واضح و آشکار، تصاویری از آن زمان به ذهن مخاطب القا می‌کند. او در کتابش از شخصیتی به نام «ماهوند» یاد می‌کند که منظورش همان پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) است. در نهایت جبرئیل را به شیطان تبدیل می‌کند و ماجرای غرانیق را بیان می‌کند، در این کتاب توهین‌های زیادی در مورد اسلام مطرح شده است.[١٥]

جمله‌ای جالب از استاد مصطفی حسینی طباطبایی در این مورد:

استاد مصطفی حسینی طباطبایی، سال ۱۳٦۸ هجری شمسی کتابی در نقد سلمان رشدی می‌نویسد و نام آن را می‌گذارد «حقارت سلمان رشدی»، (در اینترنت جستجو نمایید که کتاب موجود است)، استاد در یکی از پاراگراف‌های کتاب می‌فرماید:

«ماجرای سلمان رشدی و «آیات شیطانی» او – که اتفاقاً مناسب‌ترین نام برای کتاب وی بشمار می‌رود! این روزها تقریباً به همه جا رسیده است ولی همه کس نمی‌دانند که این ماجرا، پدیده‌ای نودرآمد در مغرب‌زمین نیست، دشمنان غربی اسلام از قرنهای گذشته تا کنون بارها راه اهانت و تمسخر را در رویارویی با اسلام پیش گرفتند و مکرّر سلمان رشدی‌ها از میان آنها به ظهور پیوسته‌اند ولی همیشه در پایان کار دچار خسارت شده و به نتیجه‌ی معکوس رسیده‌اند!»[١٦]

سالها پیش به این کتاب مراجعه کرده بودم، شاید برایتان جالب باشد که بعد از مطالعه، بیشتر توضیحات استاد طباطبایی را فراموش کرده بودم اما این جمله که می‌فرماید سلمان رشدی بهترین نام را برای کتابش انتخاب کرده است همیشه در ذهنم مانده بود و به محض شنیدن نام کتاب آیات شیطانی، در ذهنم تداعی می‌شد. حقا که استاد بسیار خوب تشخیص داده و **«آیات شیطانی» بهترین نام برای این کتاب است**.

[١٤] عقیده‌ی تناسخ را پیشتر نقد نموده‌ایم، جلد سوم کتاب الحاد نوبن باتلاق رنگین.

[١٥] نقدی بر کتاب آیات شیطانی، رضا امیرخانی.

[١٦] حقارت سلمان رشدی، مصطفی حسینی طباطبایی، ص ٦.

۳. آیا اعتراض به کتاب سلمان رشدی با «آزادی بیان» منافاتی دارد؟

متاسفانه ما یاد نگرفته‌ایم بین «آزادی بیان» و «آزادی دروغ گفتن» تفاوت قائل شویم و تصور می‌کنیم زیر چتر آزادی بیان، هر کسی هر چیزی دلش خواست می‌تواند بگوید، البته فقط در مورد «دین» این گونه رفتار می‌کنیم و برای امور دیگر اصلا چنین چیزی را نمی‌پذیریم، مثلا اگر شخصی در بین مردم بگوید پدر شما معتاد است هرگز نمی‌پذیرید و از شخص می‌خواهید که دروغ خود را ثابت کند اما عده‌ای انتظار دارند وقتی دشمنان در مورد محمد (صلی الله علیه و آله) و دین اسلام سخنان دروغ‌آمیز مطرح کردند بگوییم این آزادی بیان است و هیچ اشکالی ندارد!

محتاج دعای خیر.